

ایوان مدائن را آئینه عبرت دان
یک ره ز ره دجله، مثل به مدائن کن
خود دجله چنان گریه صد دجله خون کوینی
ببینی که لب دجله کف چون به دنان آرد
خود آب شنیدستی کاش کندش بریان
بر دجله گری نونو وز دیده زکاتش ده
تا سلسله ایوان بکست مدائن را
گدگه به زبان اشک آواز ده ایوان را
پند سرزدانه بشنو ز بن دنان
کامی دوسه برمانه واسگی دوسه هم بفسان

خاقانی شروانی